



حیرت

دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است

• علی معلم

قسمت آخر

مطلع پنجم. آن سید صیرفیان فرمود:
فتوای ائمه خراسان است که ...
گفتم: خراسانیان سرهنگان سخن
پارسی‌اند و این آوازا همه از ایشان
است، سرآهنگ نغمات شعر دری، سخن
اهل خراسان است، رودکی و فردوسی و
انوری که آثارشان قلاویز گردن روزگار
است از آن شعله‌اند. عنصری و برجهری و
فرخی خاورانی‌اند و سنائی و عطار و
مولانا از خورآیان برآمده‌اند. شنیده‌ای که

طاووس، جبرئیل مرغان است و آن برگزیده
فرشتگان مقرب، «جبرائیل امین» طاووس
الملائکه است، اینک خراسانیان «کالفرس
فی الدواب» یا چون طاووس در میانه
مرغان، سالار ملخسوران جهان‌اند.
خراسانیان به شش عضو از مفت اندام
تجلی احسن و اجمل طائران روحانی‌اند و
از این مرغان باغ ملکوت، هیچ پتک را
بدیشان قیاس نتوان کرد و اگر آن پایان
ایشان چون آغاز ایشان بودی نصاب حُسن
را کمالی و رای زیبایی و جمال ایشان
صورت نبستی.

قالوا: ازهی من طاووس و احسن من
طاووس، قلت: بلی؛ لکن «أشأم من طویس»
را همچنان فراموش نباید کرد که این
دروغها و دریغها از دون پایگی ثمره آتش
است!
اینک بر سر حقیقه انجامین از قصه طرح

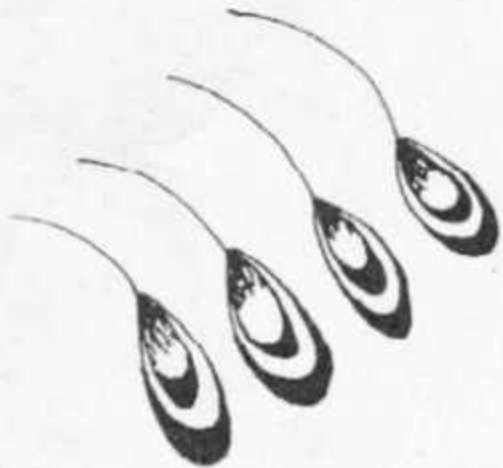
در شرح بیت بیدل باز باید شد تا این
حکایت به تمامی گزارده آید.
حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است
طاووس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای است
نخست فواید جمله این کلمات بشنو:



الف: طاووس

این اسمی است مأخوذ از لغت یونانیان

Tavos و در اصل نام مرغی است از نوع
ماکیان و مشهور است که «طاووس» احسن
الطیور جمالاً و حسناً و أروقها لوناً و آن
را مرغ بهشتی می‌گفته‌اند، نخست از برای
رونق و جمال و زیبایی آن و دویم به دلیل آن
روایت که در قصه آدم است علیه السلام و
رانده‌شدن وی و حوا از بهشت، و نیز آن



حکایت پدر ما به هنگام غرس تاک و
فتنه‌های ابلیس چنان که در کتب و رسائل
آمده است.

گویند که اصل طاووس از هندوستان
است و گویند که عمر وی به سی سال
می‌رسد و چون سه ساله شود پره‌های او
کامل گردد، پس به هر سالی در ابتدای
تابستان، پره‌های وی بریزد و باز بروید و به
هر حالی طاووس نر از ماده زیباتر است.

در لسان العرب آمده است که «طاووس»
در سخن اهل شام مرد زیبا را گویند و
عرب «طوس» را صرف کنند؛ طاس الشی
طوساً... و القلوس زیبایی و حُسن است. و
قد تَطَوَّسَتِ الجارية؛ تزینت؛ یعنی خود را
آراست و «مَطَّوس» هر چیز زیبا و نیکو را
گویند و طاووس؛ طائر حسن... جمع آن
طواویس و مصغّر آن و طویس است
و «طویس» همچنان مخثنی بوده است در
مدینه که به شومی وی مثل می‌زدند.

از معانی دیگر «طاووس» یکی طلاست
در لغت اهل یمن و دیگر پاره‌ای از زمین
سبز و خرم را گویند که انواع گل و ریاحین
در آن روییده باشد.

در پارسی «طاووس مشرق خرام» و
«طاووس فلک» کنایه از آفتاب است و
«طاووس الملائکه» جبرئیل را گویند. چنان

که طاووس را جبرئیل مرغان گفته‌اند و «ملک طاووس» کنایه از شیطان است در نزد فرقه‌ای از مردمان گُرد که «ملک طاووسی» خوانده می‌شوند و شیطان را بزرگ می‌دارند. طاووس اما در عبارت «طاووس جلوه‌زار تو...» اجمالاً کنایت از آدمی است؛ ازیرا که آدمی مجلای ذات و آینه جمیع اسما، و صفات الهی است و طاووس به اعتبار هر یک از آن دو معنی - مرغ زیبای هزار رنگ جلوه فروش و پاره‌ای از زمین پر از گل و گیاه در بهاران - نسخه جامعه بهار و گلزار است؛ چه آن هزاران هزار لون و رنگ و جلوه و جمال که در باغ و بوستان و کوه و دشت در همه سو و همه چیز، از اشجار و انوار و ازهار و ستور و طیور... پراکنده است. آن همه در وی موجود است، پس زبده و برگزیده جلوه‌زار بهار طاووس است؛ همچنان که آدمی زبده آفرینش است و نسخه جامعه جهان وجود است و هر آنچه در جمیع مراتب موجودات از - جزوات و مادیات وجود دارد در نشاء انسانی هست و آدمی جامع جمیع حقایق کونی و الهی است.

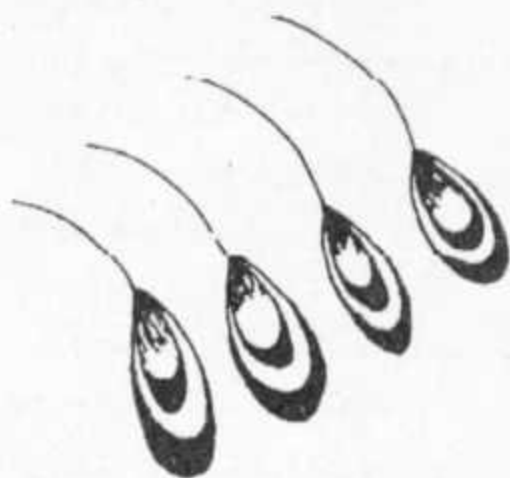
زمر چه در جهان از زیر و بالاست
مثالش در تن و جان تو پیدا است

اکنون به همین قدر اکتفا کن تا پس از طرح و شرح آن کلمات دیگر بدین سخن باز گردیم



ب. جلوه‌زار تو

«جلوه» در لغت آشکار کردن و ظاهر ساختن است و «جلوه‌زار» مقام تجلی را گویند چون جلوه‌گاه، خواجه شیراز فرماید: جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند



تجلی اما جلوه کردن است و در اصطلاح عرفا «التجلی ما ینکشف للقلوب من انوار الغیوب» و اینکه غیوب را به صیغه جمع آورد به اعتبار تعدد موارد تجلی است؛ ازیرا که اسماء الهی را به حسب حیظه و وجوه آن تجلیات متنوعه است، و امهات غیوب هفت‌اند (رجوع کنید به کتاب التعریفات، سید شریف جرجانی). عدد تجلیات اما بر هیچ کس معلوم نیست، همین قدر هست که در این معنی تصنیفات مستقل معتبر از بزرگان عرفا در دست است، هر که خواهد رجوع کند (التجلیات الالهیه و تعلیمات ابن سودکین تحقیق عثمان یحیی) که این مبحث را گنجایی آن همه نیست و بدین اکتفا بایست کرد که «تجلی ظهوری بر دو نوع واقع است؛ یکی عام و دیگری خاص» علم را تجلی رحمانی می‌نامند؛ ازیرا که افاضه وجود و کمالات آن بر تمام موجودات فرمود و در این تجلی همه موجودات مساوی‌اند «ما تری فی الخلق الرحمن من تفاوت» و «رحمتی وسعت کل شیء» و این رحمت را رحمت امتنانی خوانند. چه به محض منت و عنایت... بی سابقه عمل بر اشیا افاضه این رحمت فرمود و فضل، عبارت از این تجلی است و هر دو عالم را که عبارت از غیب و شهادت و دنیا و عقباست بدین تجلی به انوار وجود روشن ساخته:

این بود هر ذوات را شامل

ناقص از وی برابر کامل

کافر و کفر و مومن و ایمان

همه را اندر او مساوی دان

و تجلی دوم را که خاص است رحیمی گویند که فیضان کمالات معنویه بر مومنان و

صدیقان و ارباب قلوب می فرماید؛ مثل معرفت و توحید و رضا و تسلیم و توکل و متابعت اوامر واجب ثابت و اجتناب از مناهی و نواهی و از این تجلی تعبیر به «فیض» نموده و در این تجلی کافر از مومن و عاصی از مطیع و ناقص از کامل ممتاز گشته است. فیض خاص است که طبیعت انسان را گلشن گردانیده و هزار هزار گل رنگارنگ خوشبوی معارف و حقایق در آن شکوفانیده است:

کوری حاسد، درون دوستان

حق برویاند باغ و بوستان

هرگلی کاند درون بویا بود

آن گل از اسرار گل گویا بود

بوی ایشان رغم انف منکران

گرد عالم می‌رود پرده دران

پس اندر این عبارت: «طاووس جلوه‌زار تو» از تجلی خاص که فیضان کمالات معنویه بر انسان کامل است به لفظ طاووس نشان باز داد و از تجلی عام که افاضه وجود بر تمام موجودات است به ترکیب «جلوه‌زار تو» روایت فرمود در نهایت حُسن ایجاز، رحمت الله علیه و قدس الله سرّه العزیز.



ج «آینه خانه»

در اصطلاح پارسی‌گویان هند «آینه خانه» و «خانه آینه» غالباً اضافه تشبیهی است؛ یعنی آینه را به خانه مانند کرده‌اند و وجه شبه در نزد ایشان یکی سکونت تمثال و تصویر در آینه است و دو دیگر ظاهر آینه که بیشتر مربع و مربع مستطیل است و سیم صورت خاص بعض از آینه‌هاست که برای آن دری می‌ساخته‌اند؛ حال آنکه در نزد

ایرانیان آینه خانه و تالار آینه، خانه‌ای است که اصطلاحاً آن را آینه‌کاری کرده باشند، آنچه در لغت نامه‌ها آمده است و در زبان عامه رایج است همین معنی است، و سخن شاعرانی که با توجه و تتبع شیوه شعرای هند «آینه خانه» را به معنی نخست آورده باشند را بر این سدا نیست. پس «خانه آینه» یا «آینه‌خانه» در حقیقت همان آینه است و با تالار آینه نبایستی اشتباه شود. بیدل خود فرماید:

دیده حیرت نگاهان را به مژگان کار نیست

خانه آینه در بند درودیوار نیست

و در جای دیگر گوید:

صاحب دل کیست حیرانم در این غفلت سرا

آینه یک گل زمین است و جهانی خانه خواه

و اما مراد از آینگی چیست؟ چه بسیار که درباره آن گفته‌ایم و شنیده‌ایم. اکنون از برای تفهیم بیشتر، این سخن شبستری را که به طریق مثل آورده است باز می‌گوییم:

بته آینه‌ای اندر برابر

در او بنگر بین آن شخص دیگر

یکی ره بازین تا چیست آن عکس

نه این است و نه آن، پس کیست آن عکس؟

می‌فرماید آینه‌ای در برابر خود بدار و در او نظر کن؛ اکنون یکی تویی و یکی آن شخص دیگر که در آینه می‌نماید، پس یک بار دیگر بین و تأمل نمای که آن عکس که در آینه است چیست؟ چه در این محل بغیر از آینه و تو که محاذی با آینه‌ای چیزی دیگر نیست، و آن صورت عکس به حقیقت نه تویی و نه نیز آینه است؛ زیرا که اگر در آینه کسی بودی در غیاب تو که محاذی آینه نشسته‌ای نیز باید می‌بود، حال آنکه نیست. همچنین در میان تو و آینه نیز صورتی واقع نیست که تصور آن توان نمود، پس آن عکس که باشد چه باشد؟

جواب: بدان که آن عکس که می‌نماید

صورت خیال مثالی است که حضرت حق

جهت بندگان، اظهار آن فرمود تا ضرب

المثال باشد بر آنکه «نمود بی بود» می‌باشد تا

جماعتی که قابلیت فطری داشته باشند به

سبب آن نمودار، به عدمیت اشیا با وجود

نمودی که دارند راه یابند و مطلع گردند:

نقش عالم در میان آورده است

روی خود در پرده پنهان کرده است

هر که او بگذشت از وهم و خیال

پیش او نقش دویی باشد محال

پس معلوم شد که در مصرع «طاووس

جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای ست»

طاووس، تجلی خاص حضرت است

که از آن به «تجلی رحیمی» تعبیر کرده‌اند و

آن عبارت از انسا، کامل است.

«جلوه‌زار» تجلی عام است و تجلی

رحمسانی است و مراد از آن جمله

موجودات و مخلوقات است. آینه‌خانه،

تمثیل از «نمود بی بود» است به تفصیلی که

یاد شد. مناسبت طاووس و آینه اما از

دقایق سخن عرفاست که به مسورت‌های

مختلف بیان فرموده‌اند. بیدل خود فرماید:

گر دهد رنگ تماشای تو پرداز نگاه

خیل طاووس توان ریخت ز پرواز نگاه

و باز گوید:

هزار آینه حیرت در قفس کرده ست طاووست

جهانی بال بگشاید تو مگر یک بال بگشایی

پیدا است که سادگی و آینگی لازم و

ملزوم یکدیگرند و صیقل آینه‌ها که موجب

روشنایی و تابناکی آنهاست در حقیقت

زدودن رنگ و زنگ از چهره آنهاست تا به

کمال سادگی که آینگی است نائل آیند، و

پیدا است که طاووس و نقش و رنگ همچنین

با یکدیگر ملازمه دارند و طاوسیت و کمال

آن، آن گاه متصور است که الوان و نقوش

و جلوه و جمال به کمال مقصود برسند، پس

به حسب ظاهر و به اصطلاح اهل «بلدیع»

«طاووس» و «آینه» با یکدیگر تضاد و طباق

دارند؛ لیکن به حقیقت هرگاه آینه به کمال

سادگی و صقالت نائل شود عین طاووس

است؛ ازیرا که همه الوان و نقوش را

منعکس می‌سازد از این رو فرمود:

گر دهد رنگ تماشای تو پرداز نگاه

خیل طاووس توان ریخت ز پرواز نگاه

پس آینه طاووس است و طاووس آینه

است و این هر دو را با یکدیگر ملازمه

است:

هزار آینه حیرت در قفس کرده ست طاووست

جهانی بال بگشاید تو مگر یک بال بگشایی

این قصه را روایتی دیگر است به لسان

مولانا جلال الدین در مثنوی؛ آنجا که از

نقاشان چین و نقاشان روم سخن می‌گوید

بجز آنکه از سخن مولانا یگانگی چینیان و

رومیان استنباط و استفاده نمی‌شود، شاید این تطابق شگفت به بیدل اختصاص داشته باشد. در این مورد خاص به دلیل آنکه تحقیق دقیقی نکرده‌ام اظهار نظری به وجه یقین نمی‌توانم کرد. عقیده حضرت ابوالمعانی اما همچنین است که عنوان شد و این بیت صریح، شاهد این دعواست:

بر صفای دل، زاهد! این قدر چه می‌نازی

هر که آینه گردید باب خود فروشان شد

به اصل سخن باز گردیم:

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است

طاووس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای است

پیش از این یادآور شدیم که از این دو مصرع یکی بر فصل و دیگری بر وصل دلالت دارد، پس هر مصرع خطوه‌ای است از آن دو گام که شیخ شبستری به زبان شعر فرمود:

دو خطوه پیش نبود راه سالک

اگر چه دارد او چندین مهالک

یکی ازهای هویت در گذشتن

دوم صحرای هستی در نوشتن

گام نخست آن است که از خود بگذرد

و خود را در میانه نبیند:

«حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است»

و گام دوم آن است که متحقق به بقاء

بعدالفنا گشته هر چه هست خود را ببیند و

داند:

«طاووس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای است»

صدور مصرع نخست و خطوه اولین،

مرتبه عین الیقین است که عارف به دیده

بصیرت، جمال وحدت، در مرایای کثرت،

بی مزاحمت غیریت مشاهده نماید. صدور

مصرع دوم و خطوه ثانی، مرتبه حق الیقین

است که عارف به طریق سلوک و تصفیه،

جمع منازل را قطع کرده و ترقی به عین

الجمع و حضرت احدیت نماید. و هستی

پندار خود «طاووس» و جمیع اشیا را

در «جلوه‌زار» که مستلزم وهم اثنینیت

بود. محو وفانی یابد و متحقق به بقاء بعدالفنا

گشته هر چه هست، خود را ببیند

و داند: «آینه‌خانه».

خلاصه سخن:

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است

طاووس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای است

۱- حیرت دمیده‌ام؛ کنایت از آینگی

و فایده‌ی و حکمتی است و
 خدای تعالی مرا به بادافره جرأت و
 جسارتی که رفت مگیراد. خود دانم و دانم
 و داند آن که ارجمندی این مقال را
 می‌شناسد که مرا پایگاه و حدّ این معانی
 نیست. منطق الطیران سلیمانی را مرغ
 سلیمان بایست؛ لیکن حوالتی بود که به
 اشارت آن سیدصیرفیان از نکول آن تن
 می‌باید زد که دعوت وارد است.
 سلام بر شما!

است که شان انسان کامل است و اعلان
 سلطنت الوهیت است از لسان وی که اسم
 جامع «الله» و شامل جمیع مراتب عالم
 می‌باشد و همه حقایق عالم مظهر حقیقت
 وی‌اند.

۲- گل داغم؛ کنایت از نقطه و همی
 تعین و امکانیت است که امر اعتباری است
 و وجود حقیقی ندارد و عارض عین حقیقت
 شده و آن را غین گردانیده است.

۳- بهانه‌ای است؛ عبارت از «مکرالله»
 است که توهم اثنبیت و پندار غیریت است:
 در رخ لیلی نمودم خویش را
 سوختم مجنون خام اندیش را

۴- طاووس؛ انسان کامل است که
 تجلی رحیمی و تجلی خاص حضرت است
 و نسخه جامعه عالم و نمودج عالم کبیر
 است.

۵- جلوه‌زار تو؛ کنایت از عالم غیب و
 شهادت و دنیا و عقباست که فضل و فیض
 و رحمت امتنانی و تجلی عام و رحمانی
 حضرت حق است.

۶- آینه‌خانه‌ای است؛ تمثیل از نمود بی
 بود است؛ که حقیقت آینگی عبارت از آن
 است و بر نفی اسباب امکان و وهم اثنبیت
 و غیریت دلالت دارد:

آنچه از اسباب امکان دیده‌ای وهم است و بس
 نیست جز تمثال، چیزی دیگر اندر آینه

□□□

بسیار سخن رفت و ناگفته‌ها بسیارتر
 است؛ لیکن بنا بر اتمام این مقال نهاده شده
 است، پس به اشارت و اجمال می‌گویم که
 در آغاز و میانه و پایان این بیت، حیرت
 دمیده، طاووس جلوه‌زار و آینه‌خانه سه
 تعبیر است از یک حقیقت در سه مرتبه و
 شأن و این بی وجه و غرضی نیست، شرح
 آن اما طولی دارد.

دو دیگر که «طاووس» در استوای
 «آینه‌خانه» و «حیرت دمیده» ظل آن هر دو
 تعبیر است که یک حقیقت بیش نیستند. شیخ
 شبستری فرموده است: «زمان خواجه وقت
 استوا بود» هر که این را داند از، آن طرفی
 بر خواهد بست.

سه دیگر که به آوردن «حیرت دمیده» در
 آغاز و «آینه‌خانه‌ای‌ست» در پایان
 ردالصدر علی العجز فرمود. این نیز اشارتی